

فعل لازم

نتیجه و دریافت شما از فرزندتان چیست؟

آیا آنها چه آموزش هایی به شما می دهند؟

آنها را به گونه ای تربیت می کنید که بدنبال آرزوهای
که خود نتوانسته اید به آنها دسترسی پیدا کنید، حرکت
کنند، آیا با رسیدن به آن آرزوها شما به خواسته ی
درونی خود که همانا آرامش است دست پیدا خواهید
نمود؟

مطمئناً می دانید که چنین نخواهد شد چون آنها هم
آرزوهای دارند و به دنبال خواسته های خود حرکت
می کنند، اصلاً توجهی برخواست و اراده ی شما ندارند
زیرا که درون آنها برایشان الهام می کند که
پدر و مادر شما در جهل بوده اند، زیرا اگر آنها حرکت
خود را بر اساس دانائی و توانائی انجام داده بودند حال

نبایستی چشم امید به دست فرزندان خود می دوختند، پس فرزندان بدنبال حرکتی نوین تر هستند تا اینکه شاید آنها بتوانند به کمال رضایتمندی دست حاصل نمایند، و چون از گذشتگان خود آموخته اند که بدنبال ظاهر دنیا حرکت کنند و آرزوهای طول و درازی را جویا باشند و بدنبال آن باشند که تنها از نظر جسمی خود را به آرامش رسانند، آنها نیز هرگز به آرامش و هدف مورد نظر دست پیدا نخواهند کرد، زیرا انسان دارای دو بُعد می باشد و باید هر دو بُعد وجودی خود را بشناسد و تلاش کند هر دو را تغذیه ی مناسب نموده تا آنگاه به هدفی مورد اعتماد و رضایت بخش دست پیدا نماید.

پرورش جسم، تنها انسان را در بُعد حیوانی می تواند پیشرفت دهد و چون بُعد روان و روح انسان تغذیه نشود انسان به نابودی خواهد نشست.

ناتوانی شخص آنجا می باشد که به دام شیطان گرفتار است، ایرادها را در خود می بیند و تشخیص می دهد و اما توان ترک کردن آنها را ندارد، در این حالت

شخص باید با نهایت تفکر به دنبال خوبی ها و نیکی هائی باشد که از عهده ی او بر می آید و با انجام نیکی ها خود را لایق سازد تا اینکه خداوند او را یاری نماید برای ترک ایراد و منفی بزرگتر، چنانچه شخص به دنبال شناخت ایرادهای خود نباشد آنها را نخواهد توانست که بشناسد و چنانچه ایرادی را نشناسد چگونه می خواهد آن ایراد را ترک کند، **منطق عدالتگرا می گوید ابتدا ایرادهای جزئی خود را بشناسید و مبارزه کنید تا آنها را ترک کنید و آنگاه که بر ترک ایرادهای جزئی توانمند شدید دنبال منفی های بزرگتر بگردید و بزرگترین ها را در جهت ترک نمودن مورد دستور العمل خود قرار دهید تا بتوانید بر ترک نمودن آنها فائق آئید،** انسان با جویائی تشخیص ایرادهای خود می باشد که کم کم به دایره ی دانائی وارد می شود و به قدرت تشخیص منفی ها در می آید، **آنجا که ایرادی بزرگ در دستور العمل ترک نمودن واقع می شود آن عیب بزرگ را به عیب های کوچکتر تقسیم نمائید و آنگاه شروع به ترک نمودن ایرادهای کوچک نمائید**

تا آنکه بالاخره موفق به ترک بزرگ خود بگردید، به طور کلی منفی ها در وجود بهم چسبیده اند، ابتدا باید آنها را با فهم و درک از هم جدا نمود تا آنکه بتوان آنها را در وجود نابود کرد، انسانی که نظافت شخصی را رعایت نمی کند نمی تواند خوب لباس بپوشد، نمی تواند درست و به جا حرف بزند، نمی تواند چشم و گوش خود را کنترل کند، نمی تواند خوب کار کند و در نتیجه نمی تواند خوب فکر کند، پس اول بار نمی توان خوب فکر کرد ولی می توان خود را از آلودگی های جسمی پاک نمود، می توان درست نشست و برخاست کرد، می توان درست خوابید و درست بیدار بود، می توان درست و استوار حرکت کرد و راه رفت، می توان درست غذا خورد، آنجا که نمی توانید بر تفکرات خود نظم و انضباط ببخشید، حداقل بر حرکات جسم خود نظم و انضباط را وارد کنید، بر حرکات های جسمی خود فکر کنید و آنها را کنترل کنید، به هر صورت حرکت کنید در جهت شناخت عیب ها تا اینکه دانا شوید بر تشخیص و آنگاه که تشخیص دادید با آن عیب مبارزه

کنید تا آنکه توانا شوید در جهت مبارزه نمودن با عیب و ایرادها، افعال و حرکات خود را مورد تفکر قرار دهید، و افعال انجام شده را به سه دسته تقسیم کنید و برای آنها تفکرات لازم را به عمل آورید، افعال حرکتی انسان شامل :

۱- افعال لازم

۲- عادت ها

۳- منفی ها

هرگونه حرکتی که انسان انجام می دهد یا ریشه در منفی دارد، یا ریشه در عادات شخصی و اجتماعی دارد و یا آنکه لازم است، پس اول بار قبل از انجام هر نوع از عمل باید بر آن تفکرات لازم را اجرا نمود، فعلی که ریشه در منفی دارد بایستی کلاً ترک شود، زیرا در اثر انجام شخص را به سوی شیطان هدایت می کند، افعالی که ریشه در عادت های شخصی و اجتماعی دارد باید مورد بررسی منطق عدالت جو واقع شود و با انجام تفکرهای بسیار این فعل ها را اگر لازم نیست ترک کند و اگر لازم می

باشد آنها را درگروه افعال لازم قرار دهد، افعال لازم را نیز پیوسته دنبال کند و برانجام آنها مصرّ بوده و لحظه ای از آنها غفلت نکند و انجام آنها را برای خود فرمان بداند و به درستی و به موقع اجرای فرمان کند، حال بدانید که باید حرکت های خود را براساس انتخاب نوع هدف تقسیم بندی نمائید، مهم است که بدانید هدف شما از زندگی چیست؟

هدف دنیا و هدف خدا ، دو مقوله کاملاً جدا از هم است و درست درزاویه ی ۱۸۰ درجه ی همدیگر قرار دارند، آنکه هدفش رسیدن به خداوند می باشد لازمه اش افعالی می باشد که به هیچ وجه قابل پسند شخص هدفمند دنیائی واقع نخواهد شد، شما باید دقت کنید حرکتی را که لازم است انجام دهید کم کم برای شما عادت نشود، مثل نماز، روزه، ورزش و...

آنگاه که حرکت های لازم را تبدیل به حرکت های عادتى شد فایده و بهاء و ارزشى ندارند، شما اگرکاری انجام می دهید که لازم است چگونه آن را عادت می کنید، کارهای لازم برای انجام، پیرو و دنباله

رو هدفی می باشند و برای رسیدن به هدف انجام می شوند و اما کارهای عادت‌ی هیچ نوع هدفی را دنبال نمی کنند، آنگاه که نیاز به یاری خداوند دارید او را به دعا و انجام فرائض دینی یاد می کنید و اما چون حاجتتان برآورده شد یا آن را ترک می کنید و یا از روی ترس آنکه دوباره گرفتار شوید، آن حرکت‌ها را تبدیل به عادات روزانه نموده اید، به طور کلی حرکت‌هایی انسان‌ها را به هدف می رساند که بر چهارچوب بدن فشار وارد کند، انسان باید همان گونه که در مسیر ظاهر زندگی تحول ایجاد می کند، در مسیر نوع عبادت و ستایش خداوند نیز تحول ایجاد کند، همان گونه که زندگی ظاهری یکنواخت شخص را کسل می کند، زندگی عبادی و ستایشگری انسان نیز، آن هنگام که یکنواخت می شود کسالت بار است، هنگامی عبادت و ستایش تکراری شد، شخص به سمت هدف یا کمتر جلو می رود یا آنکه در جای خود درجا می زند و هیچ گونه پیشروی ندارد، بزرگی و عظمت خالق را باید در وجود یافت، باید

تحمل فشار نمود تا آنکه بتوان بزرگی خداوند را در وجود دیدار نمود، آن هنگام که قدرت و عظمت خداوند در کل مخلوقات معلوم و مشخص باشد ولی از این توان ذره ای در وجود شخص انسان دیده نشود چه سود؟

انسان به کجا رفته است؟ چه شد که انسان خالی از خواست و اراده ی خداوند است؟ اگرما جانشین خداوند روی کره ی زمین هستیم پس چرا باید این قدر ناتوان باشیم؟

ناتوانی انسان ناشی از عدم هماهنگی او با خالق است.

انسان بایستی دانا شود به اراده و خواست خداوند و چون دانا شد به اراده ی خالق، هر فشاری که بر چهارچوب جسمش وارد شد باید تحمل کند تا آنکه بتواند به هدف که همان خواست خداوند است دست پیدا کند، عدم هماهنگی انسان با خدا باعث می شود جسم ناتوان و بیمار باشد، این عدم هماهنگی ناشی از نادانی شخص است پس شخص اول باید تلاش کند

تا آنکه بتواند دانائی نهان در وجود را بیابد وبا استفاده از دانائی حرکت کند، آنگاه که دانا شدی برای چه جسم و روانت زیر فشار است باید فشار را تحمل کنی و این را بدانی ، خداوند تا آنجائی فشار بر شخص وارد می کند که شخص تاب و تحمل فشار را دارا باشد، فشارهای وارده بر جسم و روان انسان دو هدف اصلی را دنبال می کند :

۱-هدف دانائی

۲-هدف توانائی

فشارها کلاً بر جسم و روان وارد می شوند، فشارهایی که به جهت دانائی وارد می شوند، آن است که شخص بتواند تشخیص نیازهای واقعی خود را بدهد، فشارهایی که به جهت توانائی وارد می شود، عواملی هستند که می خواهند نیازهای واقعی شخص را برآورده سازند.

● نیازها کلاً به دو دسته تقسیم می شوند :

۱- نیازهای شخصی

۲- نیازهای گروهی و اجتماعی

نیازهای شخصی مرتب با خود شخص هستند و شخص باید بتواند نیازهای چهارمحور اصلی وجود خود را تأمین کند.

● چهارمحور اصلی وجود شخص عبارتند از :

۱- محور دستگاه گوارش

۲- محور سیستم گردش خون بدن

۳- محور دستگاه تنفسی بدن

۴- محور سیستم های مغزی و عصبی

● نیازهای گروهی و اجتماعی را به دو بُعد تقسیم می کنیم :

بُعد اول : نیازهای مکانی ، بُعد دوم : نیازهای زمانی
رسیدن به هدف دانائی در بُعد ظاهری مشخص نیست،
زیرا دانائی در پنهان وجود هر مخلوقی واقع است، و این
توان دانائی پیش نیاز توانائی می باشد، شخص بایستی
دانا باشد تا آنکه بتواند انجام توانائی ها را صورت
دهد، توانائی در مخلوقات به غیر از انسان به شکلی می

باشد که حقیقت ذات آنان است، یعنی خداوند آنان را کلاً درحالتی توانا خلق نموده است، پس آنها دنبال به دست آوردن توانائی نیستند زیرا توانایند، واما حالت دانائی درآنان این است که تحت فرمان هستند و فرمان پذیر، فرمان خود را از خداوند دریافت نموده اند و طبق اراده و خواست خالق که چون قانون بر وجودیت آنها حاکم است، طبق برنامه اجرای توانائی می کنند،

مثال : طبق قانون الهی، از برخورد ابردارای بار الکتریکی منفی با ابردارای بار الکتریکی مثبت، رعد و برق حاصل خواهد شد و این رعد و برق باید اکسیژن را به ازن تبدیل کند تا آن که جو زمین پایدار باشد، این قانون است و عوامل اجرائی قانون هر کدام به موقع کار خود را تحت فرمان پذیرفته شده به انجام می رسانند، انسان مخلوقی است صاحب اختیار در بُعد دانائی و توانائی جسمی، واما انسان دارای دو بُعد دانائی و توانائی می باشد، بُعد اول دانائی و توانائی که مربوط به جسم است و انسان در این بُعد صاحب اختیار است، واما بُعد دوم دانائی و توانائی که مربوط به روح

و روان است، این بُعد تحت اختیار و اراده ی خالق عمل می نماید، در موقعیت بُعد اول دانائی و توانائی، شخص نباید به دنبال کسی یا چیزی باشد که از دست دادن آن باعث کفران یزدان دانا گردد، این بُعد اول، هیچگاه موقعیتی حقیقی را به شما واگذار نمی کند، و تمام آن چیزهایی که به شما می دهد فناپذیر هستند و بعد از مدت زمانی دچار تحول می شوند و از حالت اول خارج می شوند و به حالتی دیگر در می آیند، شما دوستدار حالت اول هستید و چون در اثر گذر زمان به حالت دوم در می آیند دیگر مورد پسند شما نیستند و عواملی را به وجود می آورند که باعث کفران نمودن خالق می شود، موجودیت حقیقی آن است که به هیچ عنوان دستخوش تغییر و تحول نگردد و همیشه و در همه حال موقعیت حقیقی خود را حفظ نماید، مثلاً راستگویی حرکتی حقیقی است و شخص هیچگاه از انجام آن دچار ناراحتی و پوچ گرایی نخواهد شد، به طور کلی صفات مثبت دارای موجودیت حقیقی هستند، عواملی که دچار تغییر و تحول می شوند بهره مند

از حقیقت نیستند یعنی شما قادر به شناخت حقیقت واقعی آنها نیستید و به همین واسطه هنگام تحول آنها و انجام تغییر در آنها شما ناراحت و غمگین خواهید شد، **مثال :** شما فرزندی دارید این فرزند تا آنجا که نیازمند حمایت شما می باشد از شما پیروی می کند و شما او را دوست دارید و اما بعد از گذر زمان نیاز این فرزند به شما کم شده و خود به دنبال خواسته های خود حرکت می کند، چون این خواسته ها از نظر شما پسند نیست ولی او نیز ترک آنها نمی کند و راه خود را ادامه می دهد، به شما فشارهایی وارد می شود که در پس این فشارها کفریزدان را می گویند.

اندیشه هیچگاه دچار تغییر و تحول نخواهد شد، اندیشه ای که از دانائی و توانائی روح خدا حاصل می شود اما آن فکری که از تفکرات ظاهری حادث می شود یعنی ناشی از دانائی و توانائی ظاهری می باشد هرگز اندیشه نیست بلکه اوهام و خیالات است، خیالات همیشه دستخوش گذر زمان و تغییرات مکان واقع هستند، آنجا که مکانی ظاهر ساز و پیشرفته برای فرزندان خود می

سازید مثلاً بهترین خانه را برای آنها مهیا می کنید، دوستدار شمايند و اما در اثر ورشكستگی وقتی آنها را به مكان و خانه ای ضعیف تر می برید با شما عدم هماهنگی می كنند و جنگ و دعوا دارند، پس بدانید شما باید به نوعی زندگی كنید كه تنها خداوند دوستدار شما باشد و هرگز خود را به دوستداری هموعان دلخوش نكنید، آن جا كه خداوند از شما راضی باشد، بدانید كل مخلوقات از شما راضی و خشنودند الا شیطان كه همان مجموع صفات منفی است، بدان دلیل كه شما منفی ها را ضعیف می كنید و بدان ها اجازه حرکت نمی دهید آنها و مجموع شیطان از شما ناراضی می باشد.

انسان باید در بُعد دانائی و توانائی ظاهر، اختیار را از خود سلب كند و اجازه دهد خالق صاحب اختیار او باشد تا اینکه دچار ضعف و ناتوانی نگردد، برای انجام این عمل بایستی تمام اندام و اعضاء وجود را به سمت نیکی ها و پاکی ها هدایت نمود، آنگاه كه جسم از تمام آلودگی ها پاک شود، دانائی و توانائی حقیقی در وجود شكل خواهد پذیرفت و با شكل گیری دانائی

و توانائی حقیقی شخص صاحب اندیشه خواهد شد،
شخص بهره مند از اندیشه به یقین می داند هر آنچه که
نیاز واقعی او باشد خداوند در اختیار او خواهد گذاشت.
خداوند که خالق است پس بی نیاز است و اما انسان
مخلوق است، پس نیازمند است، نیاز واقعی شخص
خداوند است، چون نیاز اصلی را برآورده سازی
نیازهای فرعی برآورده خواهد شد، پس با این حساب
تکلیف نیازهای شخصی معلوم و مشخص گردید نیاز
واقعی شخص تنها خالق شد، پس هر شخص باید نهایت
سعی خود را برای مرتبط شدن با خالق به انجام رساند
، آنگاه که با خالق مرتبط شد از تمام نیازها بی نیاز و
تنها نیازمند حفظ ارتباط با خدا می باشد و مرتباً تلاش
دارد ارتباط خود را حفظ و بر استحکام ارتباط بیفزاید.

هر شخصی با پاک نمودن خود از آلودگی ها موظف
است در عمل، پاکی خود را در اجتماع به اثبات رساند
و باید حضور خالق را در وجود به شکل عملی و
ظاهری نشان عموم داد تا آن که آنها شیفته ی دستیابی

به حضور خداوند در وجود خود گردند، بدان گونه شود
که دمام پیوند خود را با خداوند حس نماید.